

فرانديت بر سوره مبارک قاف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾ إِذَا
 مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ﴿٤﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا
 جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ ﴿٥﴾ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾ وَالْأَرْضَ
 مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبْصِرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾ وَنَزَّلْنَا مِنْ
 السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ
 بَلَدَةً مَيِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ
 لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ أَفَعَيَّبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ
 جَدِيدٍ ﴿١٥﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مَأْتُوْسُوْسٍ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ
 عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا
 كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدٌ ﴿١٩﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾ وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾ لَقَدْ كُنْتَ فِي
 غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ
 كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾ مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مَّرِيْبٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾ قَالَ
 قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانِ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٢٧﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدِيَ وَقد قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾ مَا يُبَدَّلُ
 الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَّرِيدٍ ﴿٣٠﴾ وَأَزْلَفَتْ الْجَنَّةُ الْمُتَمَتِّعِينَ
 غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ
 مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ
 قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّحِيصٍ ﴿٣٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ
 شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
 وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ
 الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا
 الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾ يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ
 بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

• بخش اول: معانی لغات سوره

مَجِيد: ارجمند.

عَجِبُوا: تعجب کردند.

أَنْ جَاءَهُمْ: که آنان را آمد.

مُنْذِرًا: بیم دهنده.

عَإِذَا: آیا وقتی که؟

مِتْنَا (مَوْتًا): مرديم.

كُنَّا تُرَابًا: خاك شدیم.

رَجَع: بازگشت.

قَدْ عَلِمْنَا: همانا دانستیم.

تَنْقُصُ (نَقْصًا): می کاهد.

حَفِيظًا: نگاهدار، محافظ.

كَذَّبُوا: تكذيب کردند.

لَمَّا: زمانی که.

أَمْرٍ مَرِيحٍ (مَرَجًا): وضعیت رها، بی قید و دون تعهد.

أَقْلَمَ يَنْظُرُوا: آیا پس نگاه نکردند؟

بَنِينًا: ساختیم.

زَيْنًا: زینت دادیم.

فُرُوجٍ (جَمْعُ فَرْجَةٍ): شکاف ها، خلل.

مَدَدًا (مَدًّا): گستردیم، بسط دادیم.

أَلْقَيْنَا (لَقِيًا): افکندیم.

رَوَاسِي (رَسْو-جَمْعُ رَاسِيَةٍ): ثابتات، مجموعه محکم (و

جلوگیری کننده از فروپاشی چیزی).

أَنْبَتْنَا (نَبَتًا): رویاندیم.

بَهِيحًا: شادابی موجب سرور.

كُلَّ زَوْجٍ بَهِيحًا: تمام گونه های شاداب و با طراوت (از گیاهان).

تَبَصَّرَةً: بینش، بصیرت.

ذِكْرِي: یادآوری.

مُنِيبًا (نُوبًا): به خدا روکننده.

نَزَّلْنَا: نازل کردیم.

مُبَارَكًا (بَرَكًا): پر بار، پر برکت.

حَبَّ الْحَصِيدِ: حبوبات درو شده.

بَاسِقَاتٍ (جَمْعُ بَاسِقَةٍ): بلند و بالا، سر به فلک کشیده.

طَلَعًا: شکوفه.

نَضِيدًا: متراکم، روی هم چیده شده.

أَحْيَيْنَا: زنده کردیم.

بَلَدَةً مَيِّتًا: زمین مرده.

كَذَلِكَ: این چنین.

كَذَّبَتْ: تكذيب کرد.

أَصْحَابُ الرَّسِّ: قومی که بعد از ثمود می زیستند (و بعید نیست

که در کناره رود ارس ساکن بوده اند).

أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ: اهل درخت زار، جنگل نشینان (قوم

شعیب عليه السلام).

حَقًّا: محقق شد.

وَعِيدٍ (=وَعِيدِي): تهدید من (کسره ی زیر دال در کلمه وعید

دالالت دارد بر حذف یاء متکلم دارد؛ یعنی در اصل «وَعِيدِي»

بوده است).

عَمِينًا (عَيًّا): خسته و عاجز شدیم.

بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ: با آفرینش نخستین.

فِي نَبْسٍ: در پرده و حجاب (نسبت به فهم و معرفت چیزی).

خَلَقٍ جَدِيدٍ: آفرینش جدید.

خَلَقْنَا: آفریدیم.

نَعْلَمُ: می دانیم.

مَائِئُوسٍ: آنچه وسوسه می کند.

أَقْرَبَ: نزدیک تر.

حَبْلِ الْوَرِيدِ: شبکه ریسمان گونه رگها (که به تمام اجزای بدن

وارد می شود).

إِذْ: همان زمان که.

يَتَلَقَى (لَقِيًا): تلقی می کند، دریافت می کند.

الْمُتَلَقِينَ: دو دریافت کننده (انسان و نفس او).

يَمِينًا: طرف راست.

شِمَالًا: طرف چپ.

فَعِيدًا: به کمین نشسته.

مَا يَلْفُظُ: به زبان نمی آورد، تلفظ نمی کند.

لَدَيْهِ: نزد او.

رَقِيبًا: مراقب.

عَتِيدًا: آماده، حاضر.

جَاءَتْ: آمد.



سَكْرَةُ الْمَوْتِ: مستی مرگ، نوعی بیهوشی و از خود بیخود شدن
 در لحظه جان کندن انسان.
 بِالْحَقِّ: از روی حق و براساس نظام حق.
 مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدٌ (حید): آنچه از آن می‌گریختی.
 نُفِخَ: دمیده شد.
 سَائِقٌ (سَوْقٌ): سوق دهنده، ماموری که انسان را می‌رانند.
 شَهِيدٌ: گواه.
 كَشَفْنَا: برطرف کردیم.
 غِطَاءٌ: پرده.
 بَصَرٌ: چشم.
 حَدِيدٌ: تیز، تیز بین.
 قَرِينٌ: همدم (مراد نفس انسان است).
 أَلْقِيَا: بیافکن.
 عَنِيدٌ: اهل عناد، سرکش (با وجود علم به حقانیت).
 مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ: بسیار بازدارنده از نیکی.
 مُعْتَدٍ: اهل تعدی و تجاوز به دیگران.
 مُرِيبٌ: کسی که به شک می‌اندازد.
 مَا أَطْعَيْتُ: به طغیان و انداختن.
 لَا تَخْتَصِمُوا: با یکدیگر ستیزه نکنید.
 لَدَيْ: نزد من، در حضور من.
 قَدْ قَدَّمْتُ (ب...): همانا پیش فرستادم آن را.
 مَا يَبْدَلُ: تغییر نمی‌یابد.
 ظَلَامٌ: بسیار ستم کننده.
 عَبِيدٌ (جمع عَبْدٌ): بندگان.
 نَقُولُ: می‌گوییم.
 اِمْتَلَأَتْ: پر شدی.
 هَلْ مِنْ مَزِيدٍ: آیا افزون بر این هم هست؟
 اَزْلَقْتُ: نزدیک گردانده شد.
 تُوَعِدُونَ: وعده داده می‌شوید.
 اَوَابٌ (اَوْبٌ): توبه کار، بسیار رجوع کننده.
 مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ: کسی که از خدای رحمان با اینکه از دیدش پنهان است، بترسد.
 جَاءَ بِقَلْبٍ: بیاورد قلبی را.
 اُدْخُلُوا: داخل شوید.

يَوْمَ الْخُلُودِ: روز جاودانگی.
 يَشَاءُونَ: می‌خواهند.
 لَدُنَا مَزِيدٌ: نزد ما افزون است (یعنی نزد ما بیش از خواسته‌ی آنان هست).
 كَمْ أَهْلَكْنَا: چه بسیار هلاک کردیم!
 قَرْنٌ: مردم يك عصر، نسل.
 أَشَدُّ بَطْشًا: با صلابت شدیدتر و سخت‌تر.
 نَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ (نقَب): در سرزمین‌ها راه باز کردند (در سراسر بلاد نفوذ و سیطره داشتند).
 مَحِيصٌ (حِصٌّ): پناهگاه، گریزگاه.
 أَلْقَى السَّمْعَ (لَقِيَ): گوش سپرد.
 سِنَّةٌ آيَاتٍ: شش دوره.
 مَا مَسَّنَا: به ما برخورد نکرد، به ما نرسید.
 لُغُوبٌ: در ماندگی در مقابل عمل سخت.
 إِصْرٌ: صبر کن.
 مَا يَقُولُونَ: آنچه می‌گویند.
 سَبَّحٌ: تسبیح بگو، از انحراف بدور بدان.
 اُدْبَارُ السُّجُودِ: در پی سجده‌ها.
 اِسْتَمِعَ: گوش فرا دار، خوب گوش بده.
 يُنَادِي (نَدِيَ): ندا می‌دهد.
 مُنَادِيٌ: ندا کننده.
 يَسْمَعُونَ: می‌شنوند.
 صَيْحَةٌ: صدای مهیب آسمانی.
 نُحْيِي: زنده می‌کنیم.
 مُمِيتٌ: می‌میرانیم.
 مَصِيرٌ: شدن، صبرورت، سرنوشت.
 تَشَقَّقُ (شَقَّ): شکاف برمی‌دارد.
 سِرَاعًا (جمع سَرِيعٌ): شتابان.
 حَشْرٌ يَسِيرٌ: گردآوری آسان.
 اَعْلَمُ: آگاه‌تر.
 جَبَّارٌ: مجبور کننده، مسلط.
 ذَكَّرٌ: به یاد بیاور، پند ده.
 يَخَافُ: می‌ترسد.

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١٠٢﴾

ترجمه پیوسته: قاف. سوگند به این قرآن ارجمند که تکذیب رسول هشداردهنده هیچ دلیل و حجتی ندارد.

توضیحات: «ق» از حروف مقطعه است، که طبق بعضی از نظرات هر حرف نشان‌دهنده معرفت خاصی است و حروف مشترک اول برخی از سوره‌ها نشان دهنده وجود برخی محورهای مشترک در بین آن سوره‌هاست که می‌توان به آنها دسترسی پیدا کرد. در آیه‌های بعدی جواب قسم «وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ» ذکر نشده است، و ضرورتی ندارد که دنبال جمله‌ای در سوره به عنوان جواب قسم باشیم، چراکه این سبکی در زبان عربی مبین (زبان قرآن) است. این سوگند در مقام نفی هر حجتی در جهت تکذیب رسول منذر ﷺ است. آیه اول با این که مؤکد آن نیامده است، ولی در فضای سوره بر این که تکذیب رسول منذر هیچ دلیل و حجتی ندارد، تأکید می‌کند. تناسب سوگند و جواب آن که مستقیماً ذکر نشده بر این مبنا استوار است که قرآن مجید، دلیل صدق رسالت اندازی رسول خدا ﷺ است.

مخاطب این سوگند رسول خدا ﷺ و تأثیر نخست آن، اطمینان‌افزایی آن حضرت نسبت به حقانیت رسالت اندازی خویش است، هر چند که در طول این تأثیر، هدایت منکران رسالت اندازی آن حضرت نیز مقصود است. با این بیان که پیامبر در فضایی این سخنان را می‌فرماید که مردم در غفلتی از این سخنان فرو رفته‌اند و حاضر نیستند این حرفها را گوش کنند، لذا در درجه اول پیامبر محتاج اطمینان‌بخشی است که این تکذیبی که شکل می‌گیرد، هیچ دلیل و حجتی ندارد و شاهد این صدق خود قرآن است.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿١٠٢﴾ أَيَدَامِنْتَنَا وَكُنَّا تَرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿١٠٣﴾

ترجمه پیوسته: بلکه از اینکه هشدار دهنده‌ای از تبار خودشان به سویشان آمده است، در شگفت شده‌اند و لذا کافران گفتند: این عذاب مشرکان در رستاخیز که محمد ﷺ می‌گوید چیزی عجیب و باور نکردنی است! آیا چون مردیم و خاک شدیم زنده می‌شویم و به صورت کنونی باز می‌گردیم؟! این بازگشتی است که خرد آن را بعید می‌داند و از پذیرش آن ابا دارد!

توضیحات: از اول آیه دوم با آوردن «بَلْ» ریشه تکذیب رسول را بررسی می‌کند. «بَلْ» برای اضراب است، و با توجه به آیه پیشین اضراب از تکذیب بدون دلیل رسول منذر ﷺ است. «هَذَا» هم به انذار و وعید مستفاد از «أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ» اشاره دارد. یعنی ریشه این تکذیب یک استعجاب است، به این بیان که آنها می‌گویند اینکه یک منذری از خودمان بیاید و به ما بگوید که مشرکان در رستاخیز عذاب می‌شوند، چیزی عجیب است.

«ذَلِكَ» در آیه (۳) به زنده شدن بعد از مرگ اشاره دارد، یعنی کافران می‌گویند اینکه این منذر ﷺ می‌گوید که ما بعد از اینکه مردیم و خاک شدیم، دوباره زنده می‌شویم، بعید است، بنابراین عذاب شدن بعد از زنده شدن، به درجات بعیدتر خواهد بود. پس استعجاب، از عذاب مشرکان در رستاخیز است ولی استبعاد، از اصل وجود رستاخیز است.



جواب «أَيُّهَا مَنَّا وَكُنَّا تَرَابًا» ذکر نشده است، و این نیز، سبکی در عربی مبین (زبان قرآن) است. جواب این شرط از «هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ» دانسته می‌شود. و اگر جواب «إِذَا» ذکر نشده برای این است که اشاره کند به اینکه آن قدر قضیه عجیب است که اصلاً گفتنی نیست، چون عقل هیچ صاحب عقلی آن را نمی‌پذیرد.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيفٌ ﴿٤١﴾

ترجمه پیوسته: ولی این پنداری نادرست است، چگونه بازگشتشان بعید شمرده شود، در حالی که ما از هر جزئی از بدن مردگان‌شان که زمین آن را در کام خود فرو می‌برد به خوبی آگاهیم. علاوه بر این نزد ما کتابی است که همه ی رویدادها در آن ثبت شده و از تغییر و تحریف مصون مانده است.

توضیحات: این آیه شریفه، در جهت در هم شکستن استبعاد مطرح شده در آیه پیشین پیرامون رستاخیز دوباره مشتی خاک است. خدا در این آیه هنوز اصل جواب را بیان نمی‌کند، فقط استعجاب و استبعاد مشرکان را در هم می‌شکند و یک جواب اجمالی به آنها می‌دهد که هر چه از شما از بین می‌رود برای ما معلوم است و کتاب حفیظی که نزد ماست همه چیز را ثبت و ضبط می‌کند.

بنابراین سخن تا اینجا سوره این است که دروغ دانستن وعید عذاب در رستاخیز هیچ حجتی ندارد، پس اگر کسانی رسالت اندازی را دروغ می‌پندارند و یا وعید عذاب در رستاخیز را بعید می‌دانند، اینها فقط از سر استعجاب و استبعاد است، که هیچ حجتی بر آن نیست و فقط کار تبلیغاتی است و لذا خدا هم یک جواب تبلیغاتی به آنها می‌دهد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ ﴿٤٢﴾

ترجمه پیوسته: انکار کفار نسبت به بازگشت در قیامت و عذاب آن روز از روی جهل به مقام پروردگار و علم او به جزئیات نیست، بلکه اینان حق را - هنگامی که به سویشان آمد - از روی لجاجت دروغ انگاشتند؛ از این رو آنان در وضعیتی رها، بی‌قید و بدون هیچ محدودیتی هستند.

توضیحات: منظور از تکذیب حق همان وعید عذاب در رستاخیز است.

در دور جدید دوباره «بَلْ» می‌آید که در عرض «بَلْ»ی است که در آیه ۲ است. لذا در این آیه از آنچه که آیه‌ی قبلی اشاره‌ای به آن داشت اضراب کرده است. توضیح اینکه از آیه قبلی این معنا به ذهن می‌رسید که کفار به این حقیقت جاهلند که خدا عالم است، و اگر از مساله بازگشت قیامت تعجب می‌کنند بدین خاطر است که نمی‌دانند خدا داناست و تمامی جزئیات در لوح محفوظ نزد او نوشته شده، به طوری که حتی ذره‌ای از قلمش نیفتاده است؛ و چون از آیه‌ی قبلی بوی چنین توهمی می‌آمد، آیه‌ی مورد بحث با کلمه «بَلْ» می‌خواهد آن را رد کند و بفرماید: انکار کفار نسبت به قیامت از روی جهل به مقام پروردگار و علم او به جزئیات نیست، و حتی تجاهل هم نمی‌خواهند بکنند، بلکه اینان به طور کلی منکر حقند و چون فهمیده‌اند مسأله معاد حق است آن را هم انکار می‌کنند. این افراد به خاطر عناد و دشمنی منکر حقند، نه اینکه جاهل محق باشند. و اگر تکذیب حق می‌کنند، به خاطر تمایل به بی‌قیدی و اطلاق است. چون انسانی که حق بودن امر عذاب در رستاخیز را قبول کند، دیگر در امر مریع و وضعیت بدون تقید و تعهد نیست.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَيَّنَّاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ (٧) وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (٨)

ترجمه پیوسته: پس آیا به آسمان که بالای سرشان است ننگریسته اند که ما چگونه آن را ساخته و با ستارگانی درخشان زینتش داده‌ایم و برای آن هیچگونه خلل و شکافی نیست؟ و زمین را برای زندگی آدمیان گسترديم و در آن کوه‌هایی ثابت و استوار نهادیم و از هر گونه گل‌های زیبا و دل‌آرا در آن رویاندیم.

توضیحات: آیات و نشانه‌هایی که قرآن بیان می‌کند، به ظاهر ساده است ولی اگر درک شود ساده نیست و بوجود آوردن آنها از دست کسی جز خدا بر نمی‌آید.

مراد از «مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» این است که همه چیز از زمین می‌روید، ولی مستقیم و غیر مستقیم دارد. بعضی مانند گیاهان مستقیم از زمین می‌روید و سایر موجودات هم با بوجود آمدن گیاهان رشد پیدا می‌کنند. و بیرون آمدن گیاه از زمین ممکن نیست مگر به اینکه زمین شکاف بردارد، پس زمین بر خلاف آسمان که در آن شکافی وجود ندارد، شکاف بردارنده است.

در این آیه، قبل از بیان شکافته شدن زمین جمله «أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ» را بیان می‌کند که برساند: خیال نکنید که با شکافتن زمین، زمین از هم می‌پاشد؛ چرا که ما در آن ثابتاتی قرار داده‌ایم که آن را از هم پاشیدن نگه می‌دارد. ممکن است که مراد از ثابتات هم همان کوهها باشد ولی ممکن هم هست که مراد همان نیروهای مغناطیسی موجود در زمین باشد که مانند شبکه‌ای باعث انسجام زمین می‌شود و آن را از هم گسیختن و از هم پاشیدن نگه می‌دارد.

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (٨)

ترجمه پیوسته: اینها را پدید آوردیم و سامان بخشیدیم تا برای هر بنده‌ای که به ما رجوع‌کننده است، مایه‌ی روشنگری و یادآوری باشد.

توضیحات: کلمه «تَبَصَّرَةٌ» مفعول له است، و چنین معنا می‌دهد که اگر انجام دادیم آنچه را که انجام دادیم همه برای این بود که تبصره و بینشی باشد تا انسانها بصیرت یابند و یادآوری باشد تا آنان تذکر یابند. مراد این آیه این است که انسان با دیدن آسمان و زمین باید پی به این حقیقت ببرد که وجود رستاخیز و عذاب شدن مشرکان در رستاخیز حق است و همیشه لازم نیست که دلیل نوشته شود بلکه دیدن هم می‌تواند مایه بصیرت و یادآوری باشد، چرا که از علم و قدرت و حکمت خدا به دور است که این زمین و آسمان را با این ویژگیها عبث و بیهوده خلق کند!

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ (٩) وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَعُّ نَضِيدٌ (١٠)

ترجمه پیوسته: و از آسمان بارانی پر برکت فرود آوردیم و به وسیله آن باغ‌هایی انبوه از درختان و دانه‌هایی دروشده و آماده مصرف رویاندیم، و نیز درختان بلند خرما که دارای شکوفه‌های بر هم نشسته است.

توضیحات: در ادامه مجموعه ۶ تا ۸ یک مجموعه دیگری از جلوه‌های علم و قدرت و حکمت پروردگار مطرح می‌شود.



برخی «حصید» را به معنای درو شدنی معنا کرده‌اند ولی اگر به همان معنای درو شده باشد، این را می‌رساند که همین دانه‌های آماده مصرف را که می‌بینید، همه را ما به وسیله آبی که از آسمان نازل کردیم، رویانده‌ایم. اینها همه معجزه است، که یک آب از آسمان نازل شده است ولی به وسیله این یک نوع آب، انواع درختان و باغها بوجود آمده است. و در یک باغ ممکن است که گونه‌های مختلف درختان و گیاهان وجود داشته باشد.

در آیه (۱۰) اگر «النَّخْل» را به معنای خرما بگیریم، می‌تواند برساند که از دل زمین درخت نخلی بوجود می‌آید که خرما می‌دهد که دارای تمام موادی است که مورد نیاز بدن است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: اینها را آفریدیم تا برای بندگان رزق و روزی باشد، و نیز با آن آب که فرود آوردیم دیاری مرده را زنده کردیم. بدین سان که گیاهان سر از خاک برمی‌آورند، مردگان نیز زنده می‌شوند و از گورها بیرون می‌آیند.

توضیحات: بنابراین بوسیله آبی که از آسمان نازل می‌شود: اولاً باغها و دانه‌های درو شده و درخت خرما بلند و روزی بندگان بوجود می‌آید؛ و ثانیاً زمینهای مرده زنده می‌شود.

پس مجموعه ۹ تا ۱۱ دو رویکرد دارد، به این صورت که آیات ۹ و ۱۰ «أَنْبَتْنَا» و «رِزْقًا لِلْعِبَادِ» است و آیه ۱۱ هم «أَحْيَيْنَا» و «كَذَلِكَ» است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

ترجمه پیوسته: پیش از این مشرکان قوم نوح و اصحاب رسّ و قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند، و همچنین مشرکان قوم عاد و فرعون و قوم لوط - که برادران او به شمار می‌آمدند. و قوم شعیب - آن جنگل نشینان - و قوم تبّع. همه این اقوام پیامبران را تکذیب کردند و برای همین تهدید من مبنی بر هلاکت آنان محقق شد.

توضیحات: با توجه به سیاق معلوم می‌شود که این اقوام هم وعید عذاب در رستاخیز را تکذیب کردند، در ادامه هم تکذیب رسل ذکر شده است که باز آنها را در وعده‌ای که می‌داده‌اند، تکذیب کردند. اینان با اینکه وعید رسولان را به عذاب رستاخیز تکذیب کردند، ولی همان وعید عذاب رستاخیز بر آنها ثابت شد؛ لازم نیست که رستاخیز آمده باشد و اینها عذاب شوند، بلکه همین که آنها در دنیا به جرم تکذیب رستاخیز نابود شدند، نشان‌دهنده‌ی این است که عذاب رستاخیز بر آنها ثابت شد و هیچ کس نتوانست با تکذیب رستاخیز جلوی عذاب را بگیرد.

أَفَعِيبْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

ترجمه پیوسته: آیا ما از آفرینش نخست، ناتوان بودیم که برای آفرینش مجدد آنها در مانده باشیم؟! نه، ما ناتوان نیستیم، بلکه آنان از آفرینش مجدد موجودات در شک و تردیدند.

توضیحات: برخی مراد از خلق اول را همان خلقت آسمان و زمین می‌دانند ولی مراد از خلق اول همان خلق اولیه خود انسانها است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسُّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: به یقین ما انسان را آفریدیم، از این رو بر او تواناییم و آنچه را که نفسش او را بدان وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما از رگ و ریشه او که همانند ریسمان در سراسر اندام هایش گسترده است به او نزدیک‌تریم.

توضیحات: برای «حبل ورید» دو معنا نقل شده است، یکی این است که یک ورید و رگی به نام حبل وجود دارد و یکی هم اینکه کل نظام وریدی بدن را به حبل تشبیه کرده است (بدن مملو از شاهرگها و رگهایی است که خون را به تمام سلولهای بدن می‌رساند) و به نظر می‌آید منظور از حبل ورید این دومی است. همان طور که حبل ورید، در تمام نظام بدن ریشه دوانده است، و نزدیکی آن به بدن به این است که در تمام بدن ریشه دارد، نزدیکی خدا به انسان از نزدیکی رگها به انسان بیشتر است. نزدیکتر بودن خدا هم به این است که رگها، همه سلولهای بدن را احاطه می‌کند، ولی به درون آنها راه نمی‌یابد اما خدا در درون سلولها هم حضور دارد.

خدا در این آیه می‌فرماید که ما خودمان انسان را خلق کرده‌ایم و ما هم به وسوسه درونی قلب او آگاهیم، یعنی می‌دانیم که نفس انسان او را وسوسه می‌کند. در اینجا صحبت از وسوسه انسان، یک انسان دیگر را نیست، بلکه صحبت از وسوسه نفس نسبت به خود انسان است. از این مقوله در ادبیات اخلاقی و کلامی به حدیث نفس تعبیر می‌شود، که جهت مثبت آن حدیث نفس است و جهت منفی آن وسوسه نفس است.

این آیه می‌رساند که ما از ریسمان رگ به او نزدیک‌تریم و آیا او انتظار دارد که وسوسه درونی او را ندانیم؟!

إِذِ تَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: وقتی که او با خودش حرف می‌زند و حرف خودش را به خودش تحویل می‌دهد و تلقی می‌کند، ما (که به او از رگ و ریشه نزدیک‌تریم) بر جانب چپ و راست او نشسته و مراقب اویم.

توضیحات: به نظر می‌رسد که «إِذِ» یا به «أَقْرَبُ» و یا به «نَعَلْمُ» در آیه‌ی قبل و یا به قعید در خود آیه متعلق است، که در بیانی که خواهد آمد فرقی بین تعلق «إِذِ» به هر کدام از اینها نیست.

برای روشن شدن معنای این آیه باید اول «الْمُتَلَقِيَانِ» در این سیاق معنا شود. «الْمُتَلَقِيَانِ» را در ترجمه‌ها به دلیل روایات دو ملک گرفته‌اند که باید برای دو ملک بودن دلیلی از خود متن وجود داشته باشد، ولی به نظر می‌رسد که می‌شود از خود متن این کلمه را معنا کرد که آن هم انسان است و نفس او. چراکه قبل از این در آیه پیش یک دوئیت تصویر شد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسُّسُ بِهِ نَفْسُهُ»؛ انسان و نفسش. و بر همین اساس در این آیه هم می‌توان «الْمُتَلَقِيَانِ» را به معنای انسان و نفسش گرفت. و منظور حالتی است که انسان با خودش حرف می‌زند و حرف خودش را به خودش تحویل می‌دهد و تلقی می‌کند و وقتی که دچار حدیث نفس شده است.

«قَعِيدٌ» هم به «نَحْنُ» در آیه قبل برمی‌گردد: یعنی همانطور که «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، همانطور هم «نَحْنُ قَعِيدٌ، عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ»، چه زمانی؟ «إِذِ تَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ»، یعنی وقتی که انسان با نفس خودش حرف می‌زند. آری، انسان وقتی با نفسش حرف می‌زند، ما از چپ و راست قعید هستیم و نشسته‌ایم.



لازم به ذکر است که این قول با اینکه «عَنِ الْيَمِينِ» و «عَنِ الشَّمَالِ» را به دو فرشته نسبت داده‌اند، منافاتی ندارد؛ چرا که احاطه خدا بر آدمی، درونی است و قعید بودن به معنای این نیست که خود خدا نشسته است، بلکه چون فرشته مجرای قدرت خداست، او این کار را انجام می‌دهد؛ پس عینیت «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» می‌تواند دو فرشته‌ای باشد که در چپ و راست انسان وجود او را احاطه کرده‌اند و هیچ گریزگاهی برای انسان نمی‌گذارند.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: او به هیچ سخنی زبان نمی‌گشاید، مگر اینکه ما نزد او مراقب و آماده هستیم.

توضیحات: مراد از «رَقِيبٌ» و «عَتِيدٌ»، خود خداست که می‌فرماید، ما به صورت رقیب و عتید نزد او هستیم و لذا هر عملی از او را، حتی حدیث نفسش را، ثبت و ضبط می‌کنیم.

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴿١٩﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: و سرانجام بی‌هوشی مرگ به حق سر می‌رسد او گفته می‌شود: ای انسان، این همان است که پیوسته از آن می‌گریختی. و در صور دمیده می‌شود و در پی آن قیامت بر پا می‌گردد او به آدمی گفته می‌شود: این است روز تهدید، همان روزی که گنهکاران به سزای کردارشان می‌رسند.

توضیحات: در آیه‌ی ۱۹ از کسانی صحبت می‌کند که تحت تأثیر وسوسه از جهان پس از مرگ غافل و اهل انکارند. «ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»، بیان استهزا آمیز برای منکران وعده عذاب است.

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: و هر کس به سوی خدا می‌آید تا خدا درباره او داوری کند. این در حالی است که با او سوق دهنده‌ای است که او را به پیش می‌راند و شاهده‌ی است که بر کارهایش گواهی می‌دهد.

توضیحات: همانطور که گفته شد عینیت «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ» و یا «لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» می‌تواند دو فرشته‌ای باشد که در چپ و راست انسان نشسته و مراقب او هستند. همان طور که «قَعِيدٌ» یکی است اما به دو فرشته دلالت دارد که «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ» هستند، «رَقِيبٌ عَتِيدٌ» هم به فرشته اطلاق می‌شود که «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ» هستند.

حال با این نگاه «سَائِقٌ» و «شَهِيدٌ»، همین دو فرشته هستند، اگر کسی جهنمی باشد، فرشته شهیدش همان فرشته‌ای است که «عَنِ الشَّمَالِ» بوده است، و فرشته سائقش هم فرشته «عَنِ الْيَمِينِ» او می‌باشد، فرشته شهید به جهنمی بودن او شهادت می‌دهد و فرشته سائق او هم به خاطر اینکه دستش از اعمال نیک خالی است، فرشته دیگر را در سوق دادن این انسان به جهنم همراهی می‌کند. و در مقابل برای انسان بهشتی، «شَهِيدٌ» همان «عَنِ الْيَمِينِ» است و «سَائِقٌ» همان «عَنِ الشَّمَالِ» است.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: خدا در آن صحنه به او می‌گوید: به راستی تو از این حقیقت که امروز آن را عیان می‌بینی غافل بودی و ما پرده‌ای را که حقیقت را بر تو پوشانده بود، کنار زدیم و امروز دیده تو تیز بین است.

توضیحات: در این آیه «هذا» به همان وضعیتی که انسان در آن قرار دارد، برمی‌گردد، یعنی ای انسان تو از مرگ در غفلت بودی و زنده شدن را باور نداشتی و در موقعیتی هستی که سائق و شهید تو را به سوی حسابرسی ما کشانده‌اند و الآن در پیشگاه ما برای حسابرسی آماده‌ای و تو از این در غفلت بودی! این غفلت از وسوسه نفس بوجود آمده است.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: همدم انسان (همان نفس وسوسه‌گر وی) به خدا می‌گوید، این کسی که نزد من است [برای بازپرسی اعمالش] مهیاست.

توضیحات: در تمام استعمالات قرآنی واژه قرین به همدم سوء اطلاق شده است. در این آیات هم قرین همان شیطان است، البته چون در اول سیاق صحبت از نفس خود انسان بود که او را وسوسه می‌کرد و خدا از شیطان برای وسوسه انسان سخنی به میان نیاورده بود، منظور نفس شیطان شده است. بنابراین قرین همان نفس آدمی است؛ چنانکه در جای دیگر هم بیان شده که انسان زوج می‌شود. اگر انسان، انسان خوبی باشد، قرین او هم - که در واقع چهره دیگر انسان است که او را همراهی می‌کند و حقیقت انسان است - یک شخص خوش‌سیما و خوش‌خلق و خوش‌بویی خواهد بود که برآیند اعمال نیک اوست؛ ولی اگر انسان جهنمی باشد قرین سوئی دارد که سیاه و بدبو و بدخلق است که انسان به او می‌گوید که ای کاش تو پیش من نبودی و بین من و تو به اندازه دو مشرق فاصله بود.

أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

ترجمه پیوسته: و هم او (قرین انسان) به آن دو فرشته می‌گوید: حال هر کسی را که بر کفر اصرار می‌ورزید و لجاجت می‌کرد به دوزخ در افکنید؛ هر کسی را که [مردم را] از نیکی باز می‌داشت و از پرستش خدا سرکشی می‌کرد و مردم را در دینشان به شک و تردید می‌انداخت؛ همان کسی که با وجود خدا معبودی دیگر می‌پنداشت، آری، او را در عذابی شدید بیفکنید!

توضیحات: مخاطب امر «أَلْقِيَا» در این آیات، همان سائق و شهیدند.

به نظر می‌آید اصل این است که قائل این سخنان هم مانند آیه (۲۳) خود قرین باشد نه خدا، بالاخص آنکه می‌فرماید: «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» و این چندان مناسب نیست که سخن خود خدا باشد.

بدین بیان، معنای آیه این است که قرین انسان می‌گوید خدایا این فرد را آورده‌ام و نزد من آماده است و بعد هم از در حمایت خدا وارد می‌شود و پیش دستی کرده و می‌گوید کسی را که برای خدا شریک قرار می‌دهد را به جهنم بیندازید. اما اتفاقی که می‌افتد این است که هر دو را به جهنم می‌اندازند و در این حال اعتراض قرین هم بلند می‌شود که پروردگارا من او را گمراه نکرده‌ام بلکه او در گمراهی دور بود و در ادامه هم خدا می‌فرماید نزد من مخاصمه نکنید، یعنی هر دو محکوم به آتش هستید و هر دوی شما در این عذاب شریک هستید، چه کسی که وسوسه کرد و چه کسی که تابع وسوسه‌گر شد.

البته لازم به ذکر است که اگر «أَلْقِيَا» را سخن خدا هم در نظر بگیریم، اشکال عمده‌ای پیش نمی‌آید.



قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٧﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿١٨﴾
مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٩﴾

ترجمه پیوسته: اما به دستور پروردگار هر دو را به جهنم می‌اندازد و همان قرین انسان می‌گوید: پروردگارا من او (انسان) را به طغیان و نداشتن! بلکه او خودش در گمراهی آشکاری بود. خدا به هر دو دسته می‌گوید: در حضور من با یکدیگر ستیزه نکنید که شما را سودی نمی‌بخشد، چرا که پیش از این وعده عذاب را به شما گوشزد کردم. امروز عفو و بخششی در کار نیست، زیرا آن سخن (وعده ی عذاب برای کافران)، نزد من تغییر نخواهد یافت و من هرگز به بندگانم ستم روا نخواهم داشت. توضیحات: بعد از اینکه قرین گفت که این شخص مشرک را در جهنم بیندازید، نتیجه این شده است که هر دو را به جهنم می‌انداختند که در این موقع اعتراض قرین بلند شده است که «رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»، خدا هم می‌فرماید: «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ» و این نشان می‌دهد که انسان و قرین در این حالت باهم درگیرند.

در مورد خدا «ظَلَامٌ» (بسیار ظلم کننده) به این معنا نیست که خدا کم ظلم می‌کند ولی بسیار ظلم نمی‌کند، بلکه معنایش این است که حتی از خدا یک ظلم بسیار کم هم ظلم بزرگ حساب می‌شود.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: ستم روا نخواهم داشت، حتی روزی که به جهنم می‌گوییم آیا سیر شدی؟ و جهنم می‌گوید، آیا باز هم هست؟! توضیحات: مراد از این آیات این است که خدا می‌فرماید در همین صحنه‌ای که می‌بینی کافران را به جهنم می‌اندازیم و به او گفته می‌شود که آیا پر شدی و سیر شدی؟ در این صحنه هم که نهایت غضب خداست، ذره‌ای ظلم از طرف خدا به کسی روا داشته نمی‌شود.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: و بهشت را برای تقوای پیشگان نزدیک می‌آورند، و آن در مکانی دور نیست که ورود به آن برایشان دشوار باشد. توضیحات: از آیه ۳۱ نقطه مقابل آیات ۱۹ تا ۳۰ را بیان می‌کند، در مورد جهنمیان داریم که جهنم آنها را می‌بلعد و در مورد بهشتیان هم این مطلب هست که بهشت حتی به متقین زحمت کردن را هم نمی‌دهد و خودش به آنها نزدیک می‌شود و به محضر آنها شرفیاب می‌شود.

هَذَا مَا تَوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٢٢﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: [به آنان می‌گویند:] این همان پاداشی است که آن را به شما وعده می‌دادند. این برای هر کسی است که به خدا روی آورد و خودش را حفظ کرد. همان کسی که از عذاب و کیفر خدای رحمان - که از دید او نهان بود- می‌ترسید و به رحمتش امیدوار بود و اکنون با قلبی سرشار از توجه به خدا نزد او آمده است.

توضیحات: بهشت برای کسانی است که وسوسه نفس را گوش نداده و آن را لجام زده‌اند، بنابراین در این آیات هم از متقین از اوصافی استفاده شده است که با این معنا تناسب دارد، مانند «أَوَابٍ» که به معنای رجوع کننده است و «حَفِیْظٍ» هم که به معنای کسی است که خودش را حفظ کرد.

در مورد «خَشِيٍّ بِالْغَيْبِ» این معنا صحیح نیست که انسان در آشکار خشیت داشته باشد ولی درنہان خشیت نداشته باشد، بلکه کسی که در آشکار خشیت دارد، در نہان هم دارد، پس «بالغیب» آن ایمانی است که به نہان دارد. خشی الرحمنی که به چشم نمی‌بیند و او را باورش کرده است.

کسانی که «خَشِيٍّ الرَّحْمَنِ بِالْغَيْبِ» نیستند، قرین وسوسه‌گر باور به جزا را از آنها می‌گیرد و آنها را به کفر و سرکشی و منع خیر می‌کشاند و در مقابل کسانی که اینگونه هستند، با قلب منیب آمدند، و خودشان با قلبشان درگیری ندارد. اینها انسانهایی هستند که سراسر به خدا توجه داشته و تحت تأثیر وسوسه‌ها قرار نگرفته است و بدون درگیری به بهشت وارد می‌شود.

ادْخُلُوا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٢٤﴾ لَكُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: به آنان گفته می‌شود: به سلامت و امنیت به بهشت در آید که این روز، روز جاودانگی است.

«يَوْمُ الْخُلُودِ» در مقابل «يَوْمَ الْوَعِيدِ» است. آنچه در آنجا بخواهند برای آنان فراهم است و نزد ما افزون‌تر از آن نیز خواهد بود.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِن مَّحِيصٍ ﴿٣١﴾

ترجمه پیوسته: و چه بسیار نسل‌هایی را که پیش از ایشان نابود کردیم که نیرومندتر از اینان بودند و با قوت و قدرت به شهرها می‌تاختند. ولی سرانجام گرفتار عذاب الهی شدند. آیا گریزگاهی که از عذاب خدا بدان پناه برده شود هست؟

توضیحات: عبارت «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ» تتمه «هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا» است، یعنی با تکیه بر قدرتی که داشتند، تاخت و تاز کردند یا نفوذ کردند در سرزمینها.

این آیه به مخاطب می‌فهماند که تکذیب کنندگان معاصر قرآن قدرتی به حساب نمی‌آیند و خیلی نیرومندتر از اینها قبلاً نابود شده‌اند و هیچ راه چاره و راه فراری هم برای آنها وجود نداشته است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

ترجمه پیوسته: همانا در این حقایقی که از روز رستاخیز و سرگذشت امت‌های گذشته برشمردیم، برای کسی که دلی اندیشمند دارد یا کسی که به سخن حق گوش فرا می‌دهد، تذکر و عبرتی است و خدا شاهد است.

توضیحات: مراد از عبارت «لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ» کسانی هستند که یا خودشان مستقلانه دارای قلب و درک هستند و مسائل را می‌فهمند و یا کسانی هستند که خودشان توان فهم مسائل را ندارند ولی از کسی که عالمانه مسائل را فهمیده تبعیت می‌کنند، یا به عبارتی، یا مجتهدانه عمل می‌کنند، یا مقلدانه از یک مجتهد عمل می‌کنند.

به نظر می‌رسد که «هُوَ» در «وَ هُوَ شَهِيدٌ»، به خدا برگردد، به این عبارت که خدا شاهد است و می‌داند که چه کسانی «لَهُ قَلْبٌ» و چه کسانی «أَلْقَى السَّمْعَ» هستند و در نتیجه می‌داند چه کسانی این «ذِكْرٍ» را قبول می‌کنند و چه کسانی قبول نمی‌کنند.



وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳۸)

ترجمه پیوسته: به یقین ما آسمانها و زمین و هر چه که در بین آنها هست را در شش مرحله خلق کردیم، و هیچ‌گونه رنج و سختی به ما نرسید.

توضیحات: آیه (۳۶) و این آیه زمینه‌سازی برای آیه بعدی است که به پیامبر دستور صبر می‌دهد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (۳۹) وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ (۴۰)

ترجمه پیوسته: پس در برابر سخنان ناروای آنان صبر پیشه ساز، و پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن همراه با ستایش پروردگارت او را تسبیح گوی و در بخشی از شب و پس از سجده‌ها نیز او را تسبیح گوی.

توضیحات: آیه (۳۶) و (۳۸) مقدمه برای این آیات هستند. می‌خواهد به پیامبرش بفرماید در برابر سخنان معاندان قرآن صبر داشته باش؛ چراکه ما، قبل از اینها نسلهایی را که خیلی از اینها نیرومندتر بودند را هلاک کردیم و الآن هم بر هلاکت این اقوام توانا و قادریم و اگر به آنها مهلت می‌دهیم، نشانه این نیست که اینها می‌توانند از دست ما فرار کنند. و ما همان کسی هستیم که آسمانها و زمین و هر چه که بین آنها هست را خلق کردیم و خسته هم نشدیم و رنجی به ما نرسید، بنابراین از بین بردن و هلاک کردن چند گروه در داخل این عالم هیچ رنجی نمی‌تواند به ما داشته باشد؛ پس تو هم در برابر فشارهای این افراد به ظاهر قدرتمند صبر کن.

اگر تمام آنچه که در آسمانها و زمین هست، به خدا کفر بورزند ذره‌ای در خدا تأثیر ندارد، نه خدا رنجی را متحمل می‌شود و نه کافران می‌توانند از دست او در برونند، خدا در این حال پیامبر را با بیان «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ» از صحنه متضرر شدن دور می‌کند، و به پیامبر خود می‌فرماید که ما همه این عالم را خلق کردیم.

وجه دستور به تسبیح این است که پیامبر دائماً با تسبیح متوجه این معنا می‌شود که هیچ وصف و فعل ناشایستی به ذات پاک خدا راه ندارد و این توجه امکان صبر را به رسول خدا ﷺ می‌دهد. بنابراین دستورات بعد از «إِصْرٍ» پشتوانه دستور به صبر است.

به نظر می‌رسد «أَدْبَارَ السُّجُودِ»، عطف خاص به عام است. به عبارتی منظور از «سَبِّحْهُ»، تسبیح به طور کلی در بخشی از شب است اما ذکر «أَدْبَارَ السُّجُودِ» به معنی امر به تسبیح به دنبال سجده‌ها در شب است.

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾

ترجمه پیوسته: و پیامبر خوب گوش کن به صدایی که آن روز، منادی از جایگاهی نزدیک با دمیدن در صور بانگ برمی آورد او امروز هم قابل شنیدن است. روزی که همگان، آن بانگ به حق را می شنوند. آن روز، روز زنده شدن مردگان و بیرون آمدن از گورهاست.

توضیحات: در این آیه خدا به پیامبر خود بعد از دادن دستور صبر، می فرماید: خوب گوش کن که صدای منادی روز جزا را می شنوی، یعنی روز جزا اینقدر نزدیک است. امروز تو خوب استماع کن، صدایش را می شنوی؛ ولی فردا وقتی که خود آن روز می آید، همه ندای آن روز را می شنوند.

«وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ» مانند اوامر قبلی در دامنه «إصبر» است، یعنی آن روز در پیش است، بی تاب نشو و صبر کن.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾ يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

ترجمه پیوسته: به یقین ماییم که حیات می بخشیم و جان می ستانیم و بازگشت همگان فقط به سوی ماست در روزی که زمین با شکافتنش از مردگان جدا می شود و مردگان از آن بیرون می آیند و به سوی کسی که آنان را فراخوانده است شتابان حرکت می کنند. این حشری است که بر ما آسان خواهد بود.

توضیحات: گویا امروز زمین مرکبی است از مردگان و خودش، ولی در آن روز از آنها جدا می شود.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴿٤٥﴾

ترجمه پیوسته: آری، تو شکیب باش، ما به آنچه آنان به گزاف می گویند داناتریم و آنان را به سزای کردارشان خواهیم رسانید. و تو بر آنان چیره نیستی تا به اجبار، به ایمان وادارشان کنی؛ پس به وسیله قرآن به هرکسی که از تهدید من می ترسد تذکر بده.

توضیحات: خدا به پیامبر خود دستور صبر می دهد و این دستور به لحاظ معنایی معادل همین دستور این آیه است که: «ذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ».

• بخشی سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱ تا ۱۵

قسمت دوم: آیات ۱۶ تا ۳۵

از آیه (۱۶) به بعد سیر آیات (۱-۱۵) که پیرامون حقانیت رسالت انذاری پیامبر ﷺ است، تمام شده و از آیات (۱۶) به بعد خدا به دنبال ریشه یابی و روانشناسی این تکذیب است و راه را نشان می دهد که انسان کم کم دست از تکذیب بردارد. ارتباط دو مجموعه (۱-۱۵) و (۱۶) به بعد، تنها در حد تناسب آخر کلام اول با ابتدای کلام دوم است و پی گیری مطلب نیست، و باید توجه داشت که چون قرآن یک متن شفاهی است، در انتقال از یک آیه به آیه دیگر و یا یک کلام به کلام دیگر و حتی از یک سوره به سوره دیگر نرم عمل می کند؛ یعنی وقتی می خواهد وارد مطلب بعدی شود، مقدمه آن را در مطلب اول فراهم می کند.

قسمت سوم: آیات ۳۶ تا ۴۵



• بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول:

فضای سخن این آیات حاکی از نیاز به تأکید بر حقانیت رسالت انذاری (به دلیل آیه ۱) است. همچنین در این فضا، خود مشرکان از اینکه کسی از خودشان، آنان را از عذاب رستاخیز می‌ترساند، در عجب هستند و علاوه بر این رستاخیز (حیات پس از مرگ) را بعید می‌پندارند (به دلیل ۳ و ۲). این افراد به تکذیب وعید عذاب مشرکان در رستاخیز نیز می‌پردازند (به دلیل آیه ۵). در چنین فضایی این آیات به هدایتگری می‌پردازد: آیه (۱) تأکید بر این است که تکذیب رسالت انذاری حجتی ندارد. آیات (۲-۴)، استعجاب و استبعاد مکذبان از وعید عذاب در رستاخیز را به عنوان ریشه تکذیب بیان می‌کند و آیه (۵) نیز ریشه تکذیب را با وجود ارائه شدن دلایل، تکذیب حق و در نتیجه تمایل به بی‌قیدی می‌داند. آیات (۶-۸) یک پاسخ به تکذیب حق است و آیات (۹-۱۱) هم پاسخی دیگر. در ادامه آیات (۱۲-۱۴) بیان گر این است که تکذیب حق در گذشته هم صورت گرفته ولی نتیجه نداده است. نهایتاً با آوردن تک آیه (۱۵) این مجموعه آیات را جمع‌بندی می‌کند.

با توجه به توضیحات فوق جهت هدایتی این کلام تأکید بر حقانیت رسالت انذاری و پاسخ به استعجاب و استبعاد مشرکان نسبت به این رسالت و احتجاج انذار آمیز، در نفی تکذیب وعید عذاب مشرکان در رستاخیز است.

جهت هدایتی قسمت دوم:

فضای سخن این آیات حاکی از غفلت ورزیدن نسبت به فرا رسیدن مرگ و برپایی روز وعید و حاضر شدن در پیشگاه خدا و همچنین اصرار افرادی بر کفر، عناد، منع از خیر، سرکشی و به شک انداختن دیگران است (به دلیل آیات ۱۶ تا ۲۳) یعنی آنها فضای عمومی را نسبت به وعید عذاب با گفتن اینکه «آیا ما بعد از مرگ دوباره برانگیخته می‌شویم؟!» دچار شک می‌کنند؛ همان کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند (به دلیل آیات ۲۴ تا ۳۰).

این مجموعه، دارای سه مجموعه کوچک‌تر است:

دسته اول (آیات ۱۶-۱۸): طرح بحث وسوسه.

دسته دوم (آیات ۱۹-۳۰): غافلان در مقابل این وسوسه و فریب خوردگان این وسوسه.

دسته سوم (آیات ۳۱-۳۵): تقوا پیشگان و اجتناب‌کنندگان از وسوسه.

محتوای وسوسه هم غفلت از وعید است. بنابراین کلام دوم این سوره بازدارنده انسان از تبعیت از وسوسه است که انسان را به تکذیب وعید می‌کشاند. بحث متقین هم برای این آمده است تا بیان کند که انسان نباید تحت تأثیر وسوسه قرار بگیرد و باید تقوا پیشه کند. به عنوان جمع‌بندی جهت هدایتی این کلام: بازدارنده انسان از تبعیت وسوسه نفس، که او را به انکار وعید عذاب در رستاخیز می‌کشاند، و در زمره کافران عناد ورز متجاوز قرار می‌دهد و دعوت او به تقوا پیشه کردن در برابر وسوسه نفس است.

فضای سخن این کلام حاکی از تکذیب رسول منذر (انکار وعید عذاب در رستاخیز) به صورت مستمر (به دلیل آیه ۳۹ و ۴۵)، اتکاء مکذبان به قدرت و نفوذ خودشان (به دلیل آیه ۳۶)، در فشار بودن پیامبر (به دلیل آیه ۳۹) و اصرار رسول مکرم خدا ﷺ بر متقاعد کردن مکذبان (به دلیل آیه ۴۵) است.

آیه (۳۶) و در امتداد آن آیه (۳۷) اولین مقدمه برای صبر است؛ آیه (۳۸) هم دومین مقدمه برای صبر است. سخن این آیات این بود که به مخاطب بفهماند که اگر ما عذاب معاندان معاصر قرآن را به تاخیر می‌اندازیم به این معنا نیست که ما عاجزیم، بلکه ما خیلی از اقوام نیرومندتر از اینها را هلاک کردیم، و آنها راه فراری از عذاب ما نداشتند. آیه بعدی هم می‌رساند که خدا را در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه که بین اینها هست، هیچ رنج و سختی نرسیده است، پس هلاکت این افراد هم او را خسته نمی‌کند. بدین سان آیات (۳۶) و (۳۸) آیه (۳۹) را پایه‌ریزی می‌کنند و در آیات (۳۹-۴۵) هم دستور به صبر می‌دهند.

معاندان حضرت را تحت فشار قرار داده‌اند و مدام ایشان را تکذیب می‌کنند ولی ایشان به دنبال این هستند که هر طور شده، آنها را متقاعد کنند درحالی که حق روشن است و خدا به ایشان پیشنهاد نمی‌دهد که با اینها بیشتر حرف بزن تا ایمان بیاورند، چون مسئله اینها جای دیگر است؛ بنابراین جهت هدایتی این کلام: فرمان صبر و ادامه راه تذکر با قرآن، در برابر فشارهای ناشی از تکذیب و انکار مستمر وعید عذاب است.

• بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

جهت و چهارچوب این سوره مقابله با تکذیب وعید است، به این معنا که وعده عذاب مشرکان در رستاخیز را بعید و عجیب می‌دانند و آن را تکذیب می‌کنند، این افراد با استبعاد و استعجاب هم خودشان فرار می‌کنند و هم دیگران را فراری می‌دهند و طبیعتاً با این فضایی که ایجاد می‌کنند فشارهایی هم به رسول خدا ﷺ و هم به کسانی که از ایشان تبعیت می‌کنند، وارد می‌سازند و این فشارها در پیشبرد جریان رسالت اثر می‌گذارند.

سوره برای مقابله با این جریان وارد عمل می‌شود و در کلام اول تنبیهی عمل می‌کند. در این کلام خداوند هر کجا که خواسته استدلال کند، به سبک احتجاج صرف ورود نکرده، بلکه به شیوه احتجاج تنبیهی ورود و خروج کرده است: هشدار داده که مسئله بدیهی است.

نگاه به آسمان و زمین و آبی که از آسمان نازل می‌شود، که به وسیله آن باغها و دانه‌های درو شده به وجود می‌آید و درختان نخل بلند و روزی مردم، که به وسیله این آب تأمین می‌شود، همه آیاتی است که تبصره و تذکر است و روشن می‌سازد که رستاخیز وجود دارد و این جهان بیهوده خلق نشده است. خدا با آوردن این آیات و نشانه‌ها جریان استعجاب و استبعاد وعید عذاب مشرکان در رستاخیز را با چالش مواجه می‌کند. خداوند از موضع انفعال با مسئله برخورد نمی‌کند و می‌فرماید اگر اینها تکذیب وعید می‌کنند، در واقع تکذیب حق می‌کنند، و حق بودن وعید عذاب مشرکان در رستاخیز بدیهی است و جواب دادن لازم ندارد.



مشکل این انسانها اما جای دیگر است. ما خودمان انسان را خلق کرده‌ایم و می‌دانیم که مشکل او کجاست و می‌دانیم که نفسش، او را وسوسه می‌کند. وقتی که او با نفس خودش حرف می‌زند ما از چپ و راست او را احاطه کرده‌ایم. وقتی که او هر حرفی از دهانش خارج می‌شود، قبل از اینکه خارج شود ما می‌دانیم، خیال می‌کند که ما نمی‌دانیم که وسوسه نفس او چیست؟ این قرین و همدمش در قیامت می‌گوید: خدایا من این شخص معاند را آوردم و او نزد من آماده است! این نفسی که دیروز انسان از او تبعیت می‌کرد، ببینید که امروز چقدر نامرد است؟! در روز قیامت می‌گوید که او را در جهنم بیندازید که بسیار کفر ورزنده بود. همچنین در این کلام روشن می‌سازد که برای اینکه انسان از این دسته نباشد، باید تقوا پیشه کند.

در ادامه می‌خواهد با دستور صبر به پیامبر، شرایط را به نحوی رقم بزند که جریان رسالت انذاری که ممکن بود تحت تأثیر تکذیب معاندانه و حرف و حدیثهای استبعاد آمیز و استعجاب آمیز قرار بگیرد، بدون اینکه ذره‌ای تحت تأثیر قرار بگیرد، به راه خود ادامه دهد. البته لازم به ذکر است که با دستور صبر به پیامبر، جریان کفر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و در حرکت خود ناکام می‌شود.

براین اساس «وعید» نکته اتصال همه کلامها به هم است و جهت هدایتی سوره را می‌توان اینطور خلاصه نمود: عجیب انگاشتن وعید عذاب مشرکان و بعید پنداشتن رستاخیز بی‌جاست! حقانیت آن روشن، و تکذیبش نتیجه تبعیت از وسوسه نفس است. آری، باید متقیانه از وسوسه نفس دوری کرد و در غیر این صورت، عذاب قطعی است. ای رسول ما! صبر کن و راه تذکر با قرآن را ادامه بده!